



در طول این دوره کوتاه که به دلیل فشار بر امیرالمؤمنین امکان نقش آفرینی ایشان کمتر وجود دارد، حضرت صدیقه (س) این عَلم را به دوش می کشند

نشانه‌های نزول عذاب ظاهر می شود و فضای آسمان و شرایط جوی نشان می دهد که دارد اتفاقی می افتد، شما می بینید که همین باعث می شود دست از علی بردارند، آن هم در شرایطی که همه چیز برای قتل امیرالمؤمنین فراهم بود. با این نگاه عملی ما بینیم که در طول این دوره کوتاه که به دلیل فشار بر امیرالمؤمنین امکان نقش آفرینی ایشان کمتر وجود دارد، حضرت صدیقه (س) این عَلم را به دوش می کشند تا هم با حفظ جان علی (ع) مسیرو امامت و حق گم نشود و هم برای تاریخ و نسل های بعد خط حقیقت روشن بماند.

علی (ع) بزرگترین قهرمان جنگی است، علی (ع) کسی است که همین الان هم خیلی ها در دل شان با او همراهی دارند. حالا در ظاهر جرأت ندارند و مرد پشت علی (ع) ایستادن نیستند، علی (ع) یعنی بنی هاشم، علی (ع) یعنی یک خطر دائم، به خاطر همین مسائل و به طور طبیعی اینها باید علی (ع) را بکشند و الان هم در آنجا زمینه اش کاملاً هست، جامعه در شرایطی ست که قتل علی بن ابیطالب در آن تأثیر بزرگی نخواهد گذاشت و اگر اعتراض و قیامی هم بشود قابل مدیریت توسط حاکمان جدید است. شما از اقدام زهرا (س) هم می فهمید که داستان خیلی جدی است، اگر داستان جدی نبود زهرا (س) از خانه بیرون نمی زد آن هم با آن حال و روز که شنیده اید که پس از صدمه خوردن، او خود را به بیرون در می کشد و به سمت مسجد می آید. همه ماجرای معروف سدالابواب را هم شنیده ایم که پیامبر (ص) به دستور الهی همه درهای خانه ها به مسجد را مسدود می کنند الا در خانه علی (ع) و زهرا (س) را. حضرت زهرا (س) می تواند از خانه وارد مسجد پیامبر شود اما این کار را نمی کند. از در دیگر خانه و از مسیر کوچه های مدینه به همراه دو پسرش به سمت مسجد می رود. معروف است که از شدت جراحت و آسیب هر چند قدم می نشیند و بعد به کمک این دو طفل برمی خیزد و ادامه مسیری می دهد تا به مسجد برسد. دلیل این حرکت این است که حضرت زهرا نیاز به یک هیجان عمومی می بیند. وقتی همراه بچه ها به در مسجد می رسد، آن تهدید معروف را دارد که بچه های من کمتر از شتر صالح در نزد پروردگار نیستند که خدا به خاطر آنها عذاب نازل کرد و به خاطر ما هم این اتفاق خواهد افتاد. حرکت زهرا (س) یک ترس فوق العاده برای آنها می آورد، هم یک نوع ترس از فضائی اجتماعی طبیعتاً خواهد آورد و هم علائم و

چه می کنند، می گویند آتش خواهیم زد، فردی می گوید آخر زهرا (س) در خانه است، می گوید فاطمه هم باشد آتش می زدم. نوع برخورد شدیداً در مدینه رعب آور است. مردم مدینه پراکنده شده اند و حالا عده ای پشت در خانه ایستاده اند و علی را به بیرون می خوانند. حضرت زهرا (س) پشت در می آید و خطاب به مهاجمان می گویند: در تمام عمر خود هیچ قومی را نمی شناسم که بی وفاتر و بی عاطفه تر از شماها باشند. جنازه رسول خدا (ص) را نزد ما گذاشته و سرگرم کار خود و به دست آوردن خلافت شدید، نه مشورتی با ما کردید و نه کمترین حقی برای ما قائل شدید، گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر (ص) در روز غدیر خم نداشتید؟ به خدا سوگند در همان روز آنچنان امر ولایت را محکم ساخت که جای هیچ طمع و امیدی برای شما باقی نگذاشت، ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه ای را با پیامبرتان قطع کردید. البته خداوند متعال میان ما و شما حکم خواهد فرمود. از جزئیات حادثه و آسیب به حضرت صدیقه می گذرم اما این را در تاریخ می خوانید که علی (ع) را دست بسته بیرون می آورند، به مسجد می برند و در مسجد صحبت هایی که می شود کاملاً مشخص است که تصمیم به قتل علی (ع) دارند. سه بار تکرار می کند که یا بیعت می کنی یا تورا خواهیم کشت و علی (ع) دائم تکرار می کند که در این صورت یک برادر مؤمن و برادر رسول الله را کشتید، آنها هم تکذیب می کنند که تو برادر رسول خدا نیستی در حالی که همه می دانند دو بار پیمان اخوت میان علی (ع) و حضرت رسول بسته شده است، اینکه چطور علی (ع) آن روز کشته نمی شود، تدبیر و نقش حضرت صدیقه (س) است. اگر از حیث سیاسی قسه را در نظر بگیرید، بهترین راه حل برای آنها کشتن علی (ع) است چون علی (ع) با همه فرق می کند.

بزرگان انصار در دل این سکوت و آرامش ۴۰ نفر قول همراهی می دهند که سربتر باشند و به خانه امیرالمؤمنین بیایند اما دریغ از یک نفر.

خطبه فدکیه

داستان فدک ماجرای عجیبی است. آنچه شنیده ایم این است که ابوبکر دستور می دهد کارگران، حضرت زهرا (س) را از این نخلستان بزرگ بیرون کنند و زمین را تصرف می کند. حضرت زهرا (س) می روند و معترض می شوند، ابوبکر شاهد می خواهد و ادله، حضرت زهرا (س) شهود و ادله را حاضر می کنند. خلیفه هم برگه ای می نویسد و به دست ایشان می دهد. هنگام خروج آن فرد برگه را می بیند و عصبانی می شود از دست حضرت زهرا (س) می کشدش و پاره اش می کند. کار به مسجد می کشد و حضرت خطبه ای می خوانند و تمام.

اما ماجرا پیچیده تر از آن چیزی است که ما می بینیم. اصلاً چرا ابوبکر راضی به ماجرای خطبه خواندن در مسجد می شود؟ تصور این افراد این است که فاطمه (س) می آید در مسجد و مدعی ملکش می شود، ملکی که حالا برای همه مسلمین شده و نعوذ بالله خود خواهی حضرت به چشم عوام می آید و غاصبان به حق جلوه می کنند. اما ماجرا جور دیگری رقم می خورد.

حضرت زهرا (س) در حلقه ای از بانوان بنی هاشم به مسجد می روند. نقل است که دقیقاً مانند رسول خدا قدم برمی داشتند چنان که مردم همه به یاد حضرت رسول افتادند بعد به منبر رفتند و شروع کردند. به جای گفتن از زمین، از غضب خلافت گفتند و از ظلمی که به دین خدا رفته و از انحرافی که در دین اتفاق افتاده در مجموع بیاناتشان مجموعاً سه جمله از فدک گفتند و به منزل رفتند. در نقل های شیعه و سنی آمده که ابوبکر به منبر رفت و چنان عصبانی شد و فحاشی کرد که در زندگانی او دیده نشده بود و پس از آن نیز دیده نشد.

ماجرای جسارت به خانه اهل بیت (ع)

وضعیت جامعه مدینه را ببینید. مسلمانان دو دسته مهاجر و انصار هستند. انصار، جا زده اند، اینها سردمدار و مرد روزهای سخت بودند، اینها عقب گشیدند و قدرت حاکم هم آماده همه کار است. سپاه اسامه که خلاف صریح دستور رسول خدا در زمان شهادتشان اعزام نشده بوده بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر توسط او اعزام شده و حالا به شهر برگشته است. شما در تاریخ بخوانید در کوچه های مدینه عمر با دهان کف کرده از عصبانیت حرکت می کند، یک عده زیادی عمدتاً از قبیله اسلم که به تطمیع همراه او هستند و هر کس را می بیند دست او را می گیرد و به شانه ابوبکر می زند (به نشانه بیعت). صحنه بیعت گرفتن شان خیلی عجیب است. این به قول لات های قدیم یک نوع نسق گیری است و دارند از مردم نسق می گیرند که کسی نتواند نفس بکشد، بعد هم با خانه علی (ع) می دانید که

